

طعم شیرین ولایت!

... اکنون ماجرای در ارتباط با میوه‌ها دارم که سرّی از اسرار خلقت را بازگو خواهد کرد! روزی با امیرالمؤمنین علیه السلام نشستیم و عرض کردم که شخصی وارد شد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، من خربزه می‌خواهم؛ حضرت به من دستور دادند چند خربزه بخرم.

من به بازار رفتم و سه خربزه خریدم و آوردم. اولین خربزه را بریدم و کمی از آن چشیدم، اما دیدم تلخ است و به حضرت عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، این خربزه تلخ است. فرمودند: آن را دور بینداز. از آتش آمده و به آتش می‌رود!

از سخن مولایم تعجب کردم. خربزه تلخ چه ربطی به آتش دارد! دومین خربزه را بریدم و کمی از آن را چشیدم، اما دیدم ترش است و به حضرت عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، این خربزه ترش است. فرمودند: آن را دور بینداز. از آتش آمده و به آتش می‌رود!

عجیب‌تر شد! خربزه ترش و آتش؟! اما صبر کردم تا مولایم برایم توضیح دهند. سومین خربزه را بریدم و دیدم داخل آن سیاه است و به حضرت عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، این خربزه سیاه است. فرمودند: آن را درو بینداز. از آتش آمده و به آتش می‌رود!

هر سه خربزه روانه ی زباله دانی شد و حضرت چند درهم دیگر به من دادند تا دوباره خربزه بخرم. به بازار رفتم و سه خربزه دیگر خریدم و خدمت حضرت بازگشتم.

آنها را مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشتم. از آن جا که می‌ترسیدم این خربزه‌ها هم خوردنی نباشد با شرمندگی گفتم: یا امیرالمؤمنین، مرا از بریدن این خربزه‌ها عفو بفرمایید! حضرت فرمودند: ای قنبر، بنشین و این خربزه‌ها را ببر، زیرا تو مقصر خرابی آنها نبودی!

با تردید اولین خربزه را بریدم و کمی از آن را چشیدم. شیرین بود! با خوشحالی عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، این خربزه شیرین است. فرمودند: خودت میل کن و به ما نیز بده.

سه قسمت از آن را بریدم؛ به حضرت و آن مرد دادم و خود نیز خوردم، اما ذهنم مشغول آن سه خربزه ی خراب بود. امیرالمؤمنین علیه السلام نگاهی به من کردند و فرمودند:

ای قنبر، خداوند تبارک و تعالی ولایت ما را بر اهل آسمان و زمین از جن و انس و میوه‌ها و همه چیز عرضه نمود. هر کدام قبول کردند خوش طعم و خوش بو و مرغوب و گوارا شدند و هر کدام که نپذیرفتند بد مزه و بد بو و پست و نامرغوب گشتند.